

■ **شاعر عدالت**
نگاهی اجمالی به سلوک ادبی «علی محمد مؤدب»

■ **دشوار خوانی ماه**
نقدی بر مجموعه شعر «ماه یا به ماه» سروده «آیسا حکمت»

بیکارم من می فقهی؟

بیکارم و از هیچ رنگی، حقوق نمی گیرم

پدرم بیمار است

هفتادوپنج ساله

و در بوستان‌های مشهد بازنشسته نیست

(مجموبوم بگویم کار می کند

و صاحب کارها حق بیمه‌اش را نخریتانند

امیرحسین شش ساله است و کفش ندارد

.....

مجموبوم بگویم مهدی بیستوپنج سالش است

اما هنوز فلج اطفال رهایش نکرده

مجموبوم بگویم

اگر چه شعرم خراب (شودا)

کلاس موسیقی که سهل است

«گلز پارتی بازی نمی‌شد

به پارتی هم می‌رفتم!»^(۱)

علی‌محمدمودب که برای شاعران نسل انقلاب نامی آشناست، شاعری معترض و عدالت‌خواه است. شاعری که در «اعترافات تکان‌دهنده» خویش که فرازی از آن را در بالا خواندید – خارج از چارچوب‌های استاندارد شعر – مظلومانه، بغض‌های در گلو شکسته‌اش را در گوش زمین و زمان فریاد کرده است. وی برای روشن شدن آذهن در پانوشت این شعر آورده است: «اینهارا شعر حساب نمی‌کنم می‌خواهم حرفی بزنم!»

مؤدب در شعر نیمایی زیر از مجموعه «کهکشان چهره‌ها» که گزیده‌ای از شعرهای ۱۳۹۰– ۱۳۸۶ او را در بر می‌گیرد نیز در سیمای یک شاعر انقلابی و معترض ظاهر شده است،البته جنس اعتراض این شعر، از جنس اعتراض سیاسی است:

دل به ابرهای هرزه خوش نکن

روی با ستارگان ترش نکن!

هیچ، هیچ، هیچ

هیچ غیرحرف آسمان درست نیست

آسمان هر آن‌چه دود را زیاد می‌برد

پیش‌بینی هوای این و آن درست نیست!

موضع خروسکان بادستج را

باد می‌برد!^(۲)

مجموعه شعر «کهکشان چهره‌ها» در زمانه غربت شعر نیمایی، اتفاقی مبارک و مجموعه‌های خواندنی و قابل‌تامل است، بویژه آنکه شاعر در نیمایی سروده‌های این مجموعه شعر، با هوشمندی، استقلال زبانی خودش را تا حدود زیادی حفظ کرده و از گرته‌برداری از آثار بزرگان و آفت تقلید در امان مانده است. همچنان که اشاره شد،مؤدب به شهادت مجموعه اشعاری که از او منتشر شده، شاعری معترض و عدالت‌خواه است. به همین اعتبار، ذکر مقدمه‌ای کوتاه درباره شعر اعتراض خالی از فایده نیست.

■ **شاعری زخم زبان می خواهد**

با یک آمایش دقیق و علمی، به این نتیجه خواهیم

رسید که جریان شعر اعتراض که یکی از زیرشاخه‌های قابل‌تأمل و تاثیرگذار شعر اجتماعی– سیاسی است،

در دهه اول انقلاب و در دوران دفاع‌مقدس توسط

نسل اول شاعران انقلاب شکل گرفت و در دهه‌های

۷۰ و ۸۰ سیر تکوینی و روند تکاملی خود را طی کرد و به اوج رسید.

اعتراض، فرزند «رد» است و درد نشانه بیماری

و ناهنجاری در از گانیسم بدن انسان و جامعه، شما وقتی

دست‌تان لای در می‌ماند، چه کار می‌کنید؟ طبیعی‌ترین واکنش

انسان در چنین مواقعی «فریاد» کشیدن است. این فریاد کشیدن یعنی اعتراض. شعر اعتراض نیز نوعی فریاد کشیدن است. به صدا

در آوردن «زنگ خطر» است.اعلام وضعیت قرمز است. در دوران دفاع‌مقدس نیز به صدا درآمدن «آزیر قرمز» از رادیو، نشانه قرار گرفتن در وضعیت مخاطرها‌آمیز بود. نشانه شلیک موشک‌های دشمن. نشانه تجاوزه به خاک میهن. در آن روزها وقتی آزییر

قرمز از رادیو پخش می‌شد، به این معنا بود که وضعیت امنیت قرمز است و باید برای در امان ماندن از خطرات احتمالی دشمن متجاوزه به پناهگاه رفت.

بله! اعتراض فرزند درد است. درد بی‌عدالتی، درد جهل، درد

نگاهی اجمالی به سلوک ادبی «علی محمد مؤدب»

شاعر عدالت

[**رضا اسماعیلی**]

تبعیض، درد دروغگویی و بی‌اخلاقی، درد نفاق و دورویی و مقدس مآبی، درد تحقیر، درد بی‌وطنی، درد استبداد و استعمار و استکبار، و... البته شعر اعتراض باید چیزی بیشتر از اعلام وضعیت قرمز باشد چیزی بیشتر از تشخیص درد و فریاد کشیدن.شاعر اعتراض برای اینکه به «سیاه‌مانی» و «تق‌زدن» متهم نشود، باید گاهی علاوه بر تشخیص درد و فریاد کشیدن، به درمان هم بیندیشد، راه‌حل ارائه بدهد و برای درهای اجتماعی نسخه بپیچد. در این صورت است که شعر اعتراض سازنده است و باعث اصلاح ناهنجاری‌ها و التیام دره‌های اجتماعی می‌شود.البته ارائه راه‌حل به همین آسانی نیست. مشروط به داشتن دانش و بینش علمی، اجتماعی و دینی است.اینجاست که رسالت‌شاعراعتراض سنگین می‌شود. یعنی برای تاثیر گذاری در حیات اجتماعی، باید قبل از هر چیز دنبال «خودسازی» باشد و لازم این خودسازی علاوه بر «درمندی»، «در کمندی» و شناخت است. یعنی شاعر باید مثل بزرگانی چون مولانا و سعدی و حافظ، علاوه بر شاعری، «حکیم» و جامعه‌شناس و مردم‌شناس هم باشد، قدرت تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشد، فلسفه بلداند، سواد دینی داشته باشد.

متأسفانه در روز و روزگار ما، بعضی تعریف غلطی از شعر و شاعری دارند و شاعری را در طبع روان و تسلط بر وزن و قافیه خلاصه می‌کنند. فکر می‌کنند کار شاعر فقط «دل‌ای دل‌ای» کردن و آه سوزناک از سویدای دل کشیدن در فراق یار است. چنین ذهنیتی از شاعری کاملا غلط است.شاعری علاوه بر «طبع روان»، زخم زبان هم می‌خواهد.

بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، پایان یافتن جنگ تحمیلی و آغاز دوران سازندگی که کم‌کم برخی آرمان‌ها و ارزش‌ها رو به افول می‌رود و بخشی از جامعه در سرازیری سیاست‌زدگی و تبعیض و تجمل، تعادل و توازن خود را از دست می‌دهد، بسیاری از شاعران نسل اول انقلاب، برای صیانت و پاسداری از آرمان‌ها و ارزش‌های برآمده از بطن و متن انقلاب، هوشمندانه به حوزه «شعر اعتراض» ورود پیدا می‌کنند.

در شرایط بحرانی بعد از جنگ – که کشتی انقلاب گرفتار تلاطم‌های سیاسی و نابسامانی‌های اقتصادی شده بود– این تغییر مسیر، امری مقبول و متناسب با مطالبات مردمی بوده،مردمی که با قیام خود، پشت غول استبداد را به خاک دلت مالیده بودند و با شعار «برابری، برابری، حکومت عدل علی»، جامعه‌ای یوحیدی و عاری از فقر و فساد را انتظار می‌کشیدند.

در این مقطع، شاعران در مقام سخنگویی مردم، و بر اساس رسالتی که بر دوش خود احساس می‌کردند، با شعر «اعتراض» به میدان آمدند و دولتمردانی را که مسبب این وضعیت آشفته و نابسامان بودند، مورد عتاب و خطاب قرار دادند.

شعر اعتراض شاعران انقلاب در چارچوب گفتمان انقلاب

مفهوم‌محور و خلاق مواجهیم؛ شاعری که به پشتوانه دانش و بینش ادبی خود و با تلفیق هنرمندانه فرم و محتوا، آثاری شاخص و قابل تأمل ارائه داده است.

بیان «وصفی – روایی» شاعر که در پارامی از شعرها در لایه‌هایی از باستان‌گرایی پیچیده شده است، یکی از مؤلفه‌های قابل توجه در سبید سروده‌های این شاعر نواندیش است. این ویژگی بیشتر در آثار شاعرانی از تشخیص بر خوردار است که برای به تصویر کشیدن یک «تجره عاطفی، حسی» برآمده از اندیشه تلاش می‌کنند. رگه‌هایی از بیان آرکائیک در شعر زیر که شاعر آن را تقدیم به شهید محمدعلی بردبار کرده، قابل مشاهده است:

سقراط نیستی

که شوکران نوشیده باشی

در محاصره آنتیان معذب

امیرکبیر نیستی

در دست شسته باشی از زندگی

وقتی می‌لرزد دستان قائل

با آب خوتین حوض فین

و ناصرالدین شاه

سیلش را می‌جود

در خواب

حلاج نیستی

که انالاحق گفته باشی بر سر دار

نه شمس، نه عین‌القضات

نو مثل خودت هستی، محمدعلی!



مؤدب شعرهایش را با لهجه‌ای با صلابت و استوار آغاز می‌کند، با تلفیقی شاعرانه به پیش می‌برد و در نهایت با شهودی شاعرانه به پایان می‌رساند.در استخدام و چینش واژگان، ضرابهنگ منسجم و همخوانی و همخوانی کلمات را لحاظ می‌کند؛از همین رو تاملات شاعرانه او، در ساختاری با شکوه و هنرمندانه به جلوه در می‌آید که بر اندیشه مخاطب تلنگر می‌زند و او را با خود همراه می‌کند:
جهان تنگی گوچک است
در دریا که سخن می‌گویی
و کلمه‌های من
شناکتلن
به دهان تو می‌شتابند
نیوتن
به‌عکس‌عملی مناسب می‌اندیشد
ماهی‌ها جا عوض می‌کنند
نیوتن

با کج می‌گوید به پیشانی‌ام

همه سبب‌های جهان را

بر سرم تکانده‌ای

دارم نهنکم می‌فهمم

جاذبه یعنی چه؟

گوشی را می‌گذاری

سبب را برمی‌دارم

ملعی‌ها

همچنان در سیم‌ها شنا می‌کنند^(۳)

■ **و اما... شهرستان ادب**

علی محمد مؤدب علاوه بر شاعری، چهره دیگری نیز دارد که شاید کمتر به آن پرداخته شده باشد. چهره یک مدیر فرهنگی دغدغه‌مند که با تاسیس مؤسسه «شهرستان ادب»، روحی تازه در کالبد شعر انقلاب دمید.

امین شعر انقلاب نیز در دیداری که چندسال پیش در نیمه‌ماه مبارک رمضان با شاعران انقلاب داشتند، درباره برنامه‌ریزی برای ارتقای شعر و ادبیات با اشاره به فعالیت‌های مؤسسه «شهرستان ادب» فرمودند: «حالا که آقای وزیر محترم هم اینجا حضور دارند بگویم گویا دولت اخیر یک دوره‌های کوتاه‌مدتی درست کرده است برای اینکه شاعر تربیت بشود اما با یک روز و ۵ روز و ۲ هفته که شاعر تربیت نمی‌شود! اینها کار همین مجموعه‌های فنی مردمی مثل «شهرستان ادب» است. دستگاه‌های دولتی هم اگر می‌خواهند کاری بکنند باید به اینها کمک کنند؛ باید کمک کنند به اینها، اینها را تقویت کنند، تجهیز کنند تا اینها بتوانند

چهارشنبه ۲۳ تیر ۱۴۰۰
وطن‌امروز | شماره ۳۲۵۸

[شعر و ادب]

نکاه

نقدی بر مجموعه شعر «ماه یا به ماه»

سروده «آیسا حکمت»

دشوار خوانی ماه

[**سعید صادقی**]

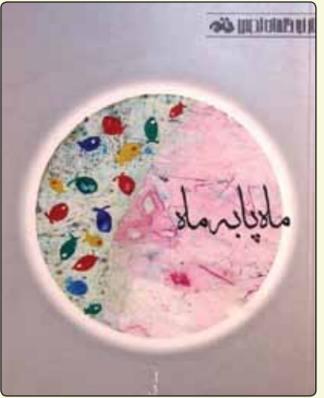
«عینی‌گرایی» و «جزء‌نگری» ۲ مشخصه اصلی شعر مدرن است که به قول «تیما» باعث فاصله‌گیری شعر نو از سوزن‌کتیویسم و درون‌گرایی افراطی شعر سنتی می‌شود. از همین رو شاعر سنتی با نگاه به درون، وجود انسانی بیرون را فراموش می‌کند یا در حدی می‌بیند که به درد مضمون‌سازی‌اش بیاید اما شاعر مدرن حتی اگر قصد بیان آثات درونی خود را دارد، به بیانی ذهنی و کلی نمی‌پردازد و به همین خاطر است که خصوصی‌ترین حس‌های او خوانماخواه و وجهی اجتماعی می‌یابد یا قابلیت تاویل اجتماعی را دارد.

پیچیدگی در شعر نو لزوما حاصل ذهنیت پیچیده و فلسفی شاعر نوسرا نیست، بلکه گاه حاصل نوع نگاه شاعر به ساختار بیانی متن است. عناصری که در شعر نو به کار می‌روند بعضا هیچ سابقه شعری و هیچ پتانسیل تاویلی مانند پاده و ساغر و می و میخانه ندارند، به همین دلیل مخاطب را با فضایی به ظاهر آشنا و روزمره اما غیرطبیعی و غیرشاعرانه روبرو ره و در آن رها می‌سازند. فضایی که گاه بشدت انتزاعی و ذهنی است. به عبارت دیگر، شعر باز هم دچار همان سوزن‌کتیویسم شعر کهن می‌شود اما این بار بدون پشتوانه سمبلیسم پشت کلمات که به تاویل متن کمک می‌کرده؛ انتزاعی‌ی چنان ناملموس که گاه از سوررئالیسم هم جلو می‌زند.

«حالا / یک باغچه می‌افتد از چشم‌هایم / او پیر می‌شود / روی نفس‌های نرسیده‌ات من»

افتادن باغچه از چشم؟ افتادن روی نفس‌های نرسیده؟

هیچ تصور و تجسمی از این تعبیر نمی‌توان داشت و تصویر این چنان دور از تجربه‌های معمول است که فهم و درکی



از آن متصور نیست. البته یکی از آرمان‌های مدرنیسم ارائه همین تجربیات است که به دشواری هنر مدرن می‌انجامد؛ ایچساد موفقیت‌هایی که تنها و تنها در متن مصداق دارد و بس:

«هرآ خط بزیند از روی زمین / و حوصله‌ای بکشید / ازه این ور تا آن ور زمین»

«ماه یا به ماه» مجموعه شعر خانم «آیسا حکمت»

هر گاه از شعرهای کوتاه و تک تصویری و تک مضمونی فاصله می‌گیرد، دچار همین پیچیدگی نامعقول می‌شود؛ پیچیدگی خاصی که علاوه بر ذهنی‌نویسی معلول عوامل دیگری هم است. مثلا عبارات در بسیاری از شعرها آنقدر طولانی‌اند و جملات متشکله آن آنقدر زیادند که سررشته کلام از دست خود شاعر هم درمی‌رود و معنا در لابه‌لای کلمات گم می‌شود:

«آدم‌ها / کلماتی سیاهپوش / نه ستاره‌ای در جیب/

نه دستخطی عاشقانه / تنها کلیدی که / روپاهای‌شان را

از کمد بیرون می‌آورد / می‌پوشد / راه می‌رود / اسررد

می‌گیرد / ایه خانه بازمی‌گردد / و روز را به چوب لباوسی

تنها عشقش می‌آویزد»

عبارت فوق آنقدر طولانی شده که شاعر فراموش کرده

«کلید» نمی‌تواند نهاد جملات انتهایی شعر باشد! کلید

چگونه می‌تواند راه برود و سردرد بگیرد و...؟

در بعضی شعرها کار با دستنور زبان درست نیست و متن را مبهم می‌کند. در این ارتباط می‌توان به حذف فعل‌های

مستمر و معمولاً اشتباه اشاره کرد:

«پرنده تا آسمان / بزرگ می‌شود آن قاب و / من تمام زمین را ...»

هیچ فعلی برای تکمیل متن فوق قابل تصور نیست.

این سپیدنویسی با حذف فعل از طریق قرآن لفظی و معنوی نیست، بلکه خودآگاه یا ناخودآگاه، عملا گریز و بلکه ستیز با معناست.

«پرنده‌ها خطوط مرا قطع کردند / او باد / بهانه‌ای

برای بودن»

مشاهده می‌شود که قطع متن با یک نقطه بدون رسیدن به معنای کامل و بدون هرگونه قرینه‌ای آن را نارسا ساخته است.

و گاه متن چنان کوتاه است که شکل نگرفته به سرانجام

می‌رسد یا بهتر است بگویم نمی‌رسد:

«این وصله‌ها به خورشید نمی‌چسبند»

همین! اصلا کدام خورشید؟ چه وصله‌ای؟ همه چیز را

که نمی‌توان به مخاطب سپرد!

«چتری روی سر دنیا گرفته‌ام»

و باز هم همین! بدون هیچ گونه شخصیت‌پردازی و فضاسازی. کدام چتر؟ کدام دنیا؟ اصلا توی روی چکارهای؟! با این همه نمی‌توان از تعدادی از کوتاه‌نوشته‌های این

مجموعه بی‌اعتنا گذشت؛ آنجا که «حکمت» بدون فرصتی برای درازگویی و اطناب، مختصر و مفید اراله تصویر می‌کند

و در فرصتی اندک قدرت تصویرسازی و مضمون‌پردازی

خود را به رخ می‌کشد. آنجا که جزء‌نگری و عینیت‌گرایی،

متن را به ساختی مدرن سوق می‌دهد:

«سیاه می‌کشد / دختر سیاه / پرنده‌اش را / سفید /

دختر سفید / پرنده‌اش را!»

و چقدر نفسگیر بود خواندن اشعار این مجموعه با آن نقطه‌های قاطع انتهایی شعرها! چرا نقطه؟ چرا پایان؟ چرا دیکتاتوری متن و مولف؟ بگذار شعرها ادامه داشته باشند در ذهن خواننده!